

جلوه‌های تجلی
در آثار عرفای متقدم و امام خمینی (ره)
اثر: دکتر منوچهر اکبری
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
دکتر امین رحیمی
استادیار دانشگاه اراک
(از ص ۱۳۷ تا ۱۵۴)

چکیده:

تجلی به معنی آشکار و هویدا شدن است که در اصطلاح عرفانی، هویدا شدن انوار غیب بر دلهاست و به انواع مختلف از جمله تجلی فعلی، صفاتی و ذاتی تقسیم شده است. گروهی نیز به تجلی روحانی و ربّانی اشاره دارند و شهود تجلی افعالی را محاضره و شهود تجلی صفات را مکاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده گویند و معتقدند که اگر سالک به اندازه مویبی به تعلقات وابسته باشد، هرگز شایستگی تجلی نیابد و این سه تجلی هر کدام مقدمه دیگری است که در تفصیل مبحث تجلی به انواعی دیگر از جمله تجلی ظهوری، غیبی، آثاری و... برمی خوریم و ارتباطش را با فیض اقدس و مقدس نیز در می یابیم.

واژه‌های کلیدی: تجلی، ذات، صفات، افعال، عرفان، کشف و شهود.

مقدمه:

تجلی در لغت به معنی منکشف شدن کار و هویدا گردیدن، ظاهر شدن، آشکار شدن، روشن و جلوه کردن است. (لغت نامه دهخدا، فرهنگ معین، منتهی الارب، غیاث اللغات) و از نظر اصطلاحی آنچه از انوار و امهات غیب که بر دلها هویدا شود، تجلی نام دارد (تعریفات جرجانی). تهانوی گوید: «تجلی عبارت است از ظهور ذات و صفات الوهیت و روح را نیز تجلی بود. گاه باشد که صفات روح با ذات روح تجلی کند. سالک پندارد که این تجلی حق است. در این محل، مرشد باید تا از هلاکت خلاصی یابد و فرق میان تجلی روحانی و ربّانی آن است که از تجلی روحانی آرام دل پدید آید ولی از شوائب شک و ریب خلاصی نیابد و ذوق معرفت تمام ندهد و تجلی حق - سبحانه تعالی - به خلاف این باشد و دیگر آنکه از تجلی روحانی غرور و پندار آید و در او طلب و نیاز نقصان پذیرد و از تجلی ربّانی برخلاف آن ظاهر آید، هستی به نیستی بدل شود و در طلب و نیاز بیفزاید.» (کشاف اصطلاحات الفنون) در حکمت اشراقی و عرفان نظری خلقت جهات عبارت از تجلی حق است که همه چیز را آفرید. در تجلیات نیز مانند حکمت بحثی که قائل به ترتیب در نظام خلقت است، نظم خاصی برقرار است و انواع و اقسامی دارد مانند؛ تجلی اول و دوم و سوم، تجلی جمالی، جلالی، اسمائی و افعالی (فرهنگ اصطلاحات عرفانی).

یکی از دشوارترین، ژرف‌ترین و مهم‌ترین اصطلاحات عرفانی بحث تجلی است و براساس آنچه از متون عرفانی حاصل می‌شود تجلیات نامتناهی خداوند را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: تجلی ذاتی، صفاتی و افعالی، لاهیجی تجلی را ظهور حق بر دیده دل پاک سالک تعریف کرده و آن را از روی کلیت به چهار نوع؛ آثاری، افعالی، صفاتی و ذاتی تقسیم کرده است. (شرح گلشن راز، ص ۱۲۹) تجلی انکشاف شمس حقیقت حق است - تعالی و تقدس - از عیوب غیوم صفات بشری به غیب ازو و استتار نور حق است به ظهور صفات بشری و تراکم ظلمات آن و سه

قسم است: ذات، صفات و افعال، اول تجلی که بر سالک می‌آید در مقامات سلوک، تجلی افعال بود و آنگاه تجلی صفات و بعد از آن تجلی ذات. (نفایس الفنون، ج ۲، ص ۳۵) تجلی، کلمه‌ای قرآنی است که دوبار در این کتاب مقدس و عزیز ذکر شده است: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (لیل / ۲) قسم به روز آنگاه که رخ نموده، آشکار شود. و در آیه‌ای دیگر چنین آمده: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (اعراف / ۱۴۳) چون پروردگار بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد و پاشید نمود و موسی (ع) بیهوش افتاد. عرفا به این واژه توجه خاصی داشته‌اند و در طول تاریخ عرفان شدیداً بدان پرداخته، مورد بحث جدی قرار داده‌اند. ابونصر سراج گوید: «تجلی، اشراق انوار اقبال حق است بر قلوب آنان که به او روی آوردند.» (اللمع، ص ۳۶۳) و هجویری نیز در این خصوص گوید: «تجلی تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبلان که بدان شایسته آن شوند که به دل مرحق را ببینند و فرق میان این رؤیت و رؤیت عیان آن بود که متجلی اگر خواهد بیند و اگر خواهد نبیند و یا وقتی بیند و وقتی نبیند باز اهل عیان اندر بهشت اگر خواهند که نبینند نتوانند که ببینند که بر تجلی سر جایز بود و بر رؤیت حجاب روا نباشد.» (کشف المحجوب، ص ۵۰۴) در ترجمه رساله قشیریه آمده است که عام در پرده سر باشند و خاص اندر دوام تجلی و خداوند تجلی دائم به نعت خشوع بود. عام این طایفه را عیش در تجلی بود و بلا اندرستر اما خاصگان میان طیش و عیش باشند چون تجلی کند ایشان را، سبکی طربی اندر ایشان پدید آید. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۱۶) در مقالات خواجه عبدالله انصاری آمده: «تجلی برقی است که عاشق در آتش وی ناتوان گردد و خواهد که وی همه جان گردد. تجلی ناگاه آید اما بر دل آگاه آید. هر که را خبری نیست تجلی را در وی اثری نیست. تجلی ذات است و تجلی صفات، عاشق را تجلی ذات هست کند و تجلی صفات پست کند تجلی ذات هست کند و تجلی صفات نیست کند. مرد باید که در یافت افروخته و در نیافت سوخته، چون سوخته به سوخته رسد

حال درگیرد چون به افروخته رسد پای گیرد. این آتش را هر موم نشاید.» (مقالات
خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۳ به نقل از شرح اصطلاحات تصرف، ج ۳، ص ۲۵)

عزالدین محمود کاشانی تجلی را انکشاف شمس حقیقت حق - تعالی و تقدس -
از غیوم صفات و تراکم ظلمات آن دانسته و برای تجلی حق سه قسم قائل شده
است: «یکی تجلی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالک چیزی مانده بود فنای
ذات و تلاشی صفات است در سطوات انوار آن. قسم دوم تجلی صفات است و
علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند از عظمت، قدرت، کبریا و
جبروت، خضوع و خشوع بود و اگر به صفات جمال تجلی کند از رأفت، رحمت،
لطف و کرامت، سرور و انس بود. قسم سوم تجلی افعال است و علامت آن قطع نظر
از افعال خلق و اسقاط اضافت خیر و شرّ و نفع و ضرر بدیشان است و استواء مدح و
ذم، قبول و رد خلق. اول تجلی که بر سالک آید در مقامات سلوک تجلی افعال بود.
آنگاه تجلی صفات و بعد از آن تجلی ذات و شهود. تجلی افعال را محاضره خوانند
و شهود تجلی صفات را مکاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده، مشاهده حال
ارواح است و مکاشفه حال اسرار و محاضره حال قلوب. فی الجمله تجلی حق -
سبحانه تعالی - سبب استتار خلق است و استتارش موجب ظهور خلق. پس هرگاه
که به صفات متجلی شود افعال خلق در آن مستتر گردد و هرگاه به ذات متجلی شود
ذات و صفات و افعال خلق در آن مستتر گردد.» (مصباح الهدایه کاشانی، ص ۱۲۹-۱۳۳ به
اختصار) قیصری گوید: «گفتیم که حق را تجلیاتی است ذاتی و اسمائی و صفاتی و
اسماء و صفات را دولت هایی است که حکم و سلطنت آن به گاه ظهور در عالم
پدیدار آید و شکی نیست در این که آخرت همانا به ارتفاع حجب و ظهور حق و
وحدت حقیقه به حصول رسد بدانگونه که هر شیء در آن به صورت حقیقی
خویش ظاهر گردد و حق از باطل جدا شود که یوم فصل است و یوم قضا و محل این
تجلی و مظهر آن روح است و از این جا بایسته آید که به گاه وقوع این تجلی در آن

فانی گردد و به فناء آن جمیع مظاهر آن نیز به فناء رسد و آنان کسانی اند که قیامت کبری بر ایشان سبقت یافته است و از اینجاست که گفته‌اند هر شیء به اصل خویش باز گردد و این به زوال تعینات خلقیه و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت بود همچون تعین قطرات به گاه وصل به دریا. (شرح فصوص به نقل از فرهنگ اصطلاحات عرفانی) از دیدگاه ابن عربی تجلی اولیه الهی به سه گونه است: نخستین تجلی ذات الهی در ذات او و برای خود او که به عبارت دیگر همان فیض اقدس است و این نخستین درجه از تعینات وجود مطلق است این تعینات معقول اند و در عالم اعیان حسی وجود ندارند بلکه صرفاً قوابل (پذیرندگان) وجودند (= اعیان ثابته). تجلی دوم، تجلی حق واحد است بر ذات خود در صور اسماء الهی و این مرتبه "فیض مقدس" است که در آن خداوند در صور موجودات - از حیث وجودی که این موجودات در باطن غیب مطلق دارند - تجلی می‌کند، تجلی سوم، تجلی حق واحد است در صور اعیان موجودات یا عالم خارجی. (تعلیقات ابروالعلاء عقیلی بر فصوص به نقل از حافظ نامه، ج ۱، ص ۶۰۰)

جرجانی نیز تجلی را به دو گونه ذاتی و صفاتی توصیف می‌کند و در تعریف آنها گوید: «تجلی ذاتی تجلی ای است که مبدأ آن ذات است بدون اعتبار کردن صفتی از صفات الهی به همراه آن اگر چه این گونه تجلی جز به واسطه اسماء و صفات حاصل نمی‌گردد. چرا که حق تعالی از حیث ذاتش جز از ورای حجابی از حجابهای اسمائیه اش جلوه نمی‌کند و تجلی صفاتی تجلی ای است که مبدأ آن صفتی از صفات الهی است از لحاظ تعین و تمایزی که از ذات دارد.» (تعریفات)

عبدالرزاق کاشانی که از برجسته‌ترین شارحان فصوص و از مفسرین بزرگ اندیشه ابن عربی است در این خصوص می‌نویسد: «تجلی اول همان تجلی ذاتی است و عبارت است از تجلی ذات به تنها برخود آن ذات و برابر است با حضرت احدیت که نه نعتی دارد و نه رسمی... تجلی ثانی [= تجلی صفات] آن است که با

آن اعیان ثابتۀ ممکنات پدید آید و همانا تعین اول است و خداوند با این تجلی از حضرت احدیت به حضرت واحدیت که مقام اسماء و صفات است تنزل می‌کند.» (اصطلاحات الصوفیه)

ایشان به تجلی دیگری به نام تجلی شهودی اشاره می‌کند که عبارت است از ظهور وجود که به نام نور نامیده شده و آن ظهور حق تعالی است به صور اسماء خود در موجودات که آنها (موجودات) صور آنها (اسماء) هستند و این ظهور عبارت است از نَفَسِ رحمانی که بدان کلیه موجودات موجودیت می‌یابند. (اصطلاحات الصوفیه)

لاهیجی علاوه بر تجلی افعالی، صفاتی و ذاتی به نوع دیگری به نام تجلی آثاری اشاره کرده، هر کدام را اینگونه توصیف می‌کند: «آثاری آن است که به صور جسمانیات که عالم شهادت است از سایط علوی و سفلی و مرکبات به هر صورت که حضرت حق را بیند و در حین رؤیت جزم داند که حضرت حق است، آن را تجلی آثاری می‌خوانند و از جمیع تجلیات آثاری، تجلی صوری، یعنی در صورت انسان مشاهده نمودن، اتم و اعلاست. و تجلی افعالی آن است که حضرت حق به صفتی از صفات فعلی که صفات ربوبیت‌اند متجلی شود و اکثر آن است که تجلیات افعالی، متمثل به انوار متلونه نماید یعنی حضرت حق را به صورت نور سبز و نور کبود و نور سرخ و نور زرد و نور سفید بیند. تجلی صفاتی آن است که حضرت حق به صفات سبعة ذاتیه که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام است، متجلی شود و گاه باشد که تجلی صفاتی متمثل به نور سیاه نماید یعنی حق را متمثل به صورت نور سیاه بیند. و تجلی ذاتی آن است که سالک در آن تجلی فانی مطلق می‌شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً نماند.» (شرح گلشن راز، ص ۱۲۹ و ۱۳۰) شیخ نجم الدین رازی تجلی را عبارت از ظهور ذات الوهیت - جل و علا - دانسته و تذکر داده است که روح نیز دارای تجلی است که موجب اشتباه بسیار سالکان در این

معنی شده است. گاه بود که صفات روح با ذات تجلی کند، سالک را ذوق تجلی حق نماید و بسیاری از روندگان در این مقام، مغرور شوند و پندارند که تجلی حق یافتند. ایشان اعتقاد دارد که در این جایگاه اگر شیخ کامل صاحب تصرف نباشد سالک از این ورطه به دشواری رهایی خواهد یافت. وی در ادامه سخن فرق میان آن دو را چنین بازگو می‌کند: «فرق میان تجلی روحانی و ربّانی: اوّل آن است که تجلی روحانی وَصَمّت حدوث دارد آن را قوّت افنا نباشد اگر چه در وقت ظهور اِزالت صفات بشری کند اما افنا نتواند کرد چون تجلی در حجاب شد، صفات بشری معاودت کند ولی در تجلی حق - جل و علا - این آفت نتواند بود زیرا که از لوازم تجلی حق تدکدک طور نفس است و زهوق صفات باطل او که جاء الحق و زهق الباطل. دیگر آنکه با حصول تجلی روحانی طمأنینه دل پدید نیاید و از شوایب شک و ریبت خلاصی نیابد و ذوق معرفت تمام ندهد و تجلی حق به خلاف و ضدّ این باشد. دیگر آنکه از تجلی روحانی غرور پندار پدید آید و عجب و هستی بیفزاید و درد طلب نقصان پذیرد و خوف و نیاز کم شود و از تجلی حق این جمله برخیزد و هستی به نیستی مبدّل شود و درد طلب بیفزاید و تشنگی زیادت شود.» وی در ادامه بحث تجلی حضرت خداوندی آن را به دو نوع ذات و صفات تقسیم کرده و تجلی ذات را هم دو نوع می‌داند: تجلی ربوبیت و تجلی الوهیت که تجلی ربوبی را به حضرت موسی (ع) و تجلی الوهی را به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نسبت داده و تجلی صفات را هم به دو نوع ذاتی و فعلی و تجلی صفاتی ذاتی را هم به دو نوع؛ صفات نفسی و صفات معنوی تقسیم کرده است و مفصلاً به توضیح و تفسیر هر کدام پرداخته است. (ر.ک، مرصاد العباد، ص ۳۱۶-۳۲۹)

روزبهران بقلی نیز تجلی را اشراق نور اقبال حق بر دل مقبلان می‌داند. (شرح شطحیات، ص ۶۱۷ به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ج ۳، ص ۳۱) اما تجلی افعالی عبارت است از محل مشاهده‌ای که بنده جریان قدرت حق را در اشیاء می‌بیند و خدای تعالی هم

محل حرکت و سکون بنده را مشاهده می‌کند و نفی فعل از او می‌نماید و اثبات حق بر او که بنده در این جایگاه مسلوب القوه والاراده شود. در این تجلی جبل انیت بنده به کلی مندک شود و اسم بنده به کلی محو گردد و نام الله ثابت ماند. اما تجلی صفاتی هرگاه ذات حق تعالی و سبحانه بر بنده خود به صفتی از صفات خود تجلی کند، بنده بدان صفت تسبیح کند و به هر صفتی که مسبح شود پس از استکمال آن به صفت دیگر پیوندد و هرگاه حق سبحانه اراده فرماید که بر بنده‌ای از بندگان خود به اسم و یا صفت متجلی شود بنده را از خودی او فنا کند و سلب وجود از او نماید و نوربندگی را طمس کند و روح خلقی را فنا کند و تجلی ذات عبارت از وجود مطلق است که جمیع اعتبارات و اضافات و نسب و وجوهات از آن ساقط شده باشد و این وجود مطلق عبارت است از ذات ساده‌ای که نه ظهوری دارد و نه اسمی و نه رسمی و نه نعتی و نه نسب و اضافه‌ای و نه چیز از این قبیل و سه نوع تجلی برای ذات وجود دارد: اول مجلی احدیت دوم مجلی هویت و سوم مجلی انیت (انسان کامل جیلانی، ج ۱، ص ۴۴-۳۴ به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ج ۳، ص ۳۱) عرفا شهود تجلی افعال را محاضره خوانند و شهود تجلی صفات را مکاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده گویند. (نفایس الفنون، ج ۲، ص ۳۵) شعرای عارف فارسی زبان نیز به تجلی اقبال خاصی نشان داده‌اند:

من نیم جنس شهنشه دور از او لیک دارم در تجلی نور از او

(مثنوی، نیکلسون، دفتر ۲، ص ۳۱۰)

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را گلیم

(مثنوی، استعلامی، دفتر ۳، ص ۶۹)

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ)

بیخود از شعله پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

(حافظ)

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

(هاتف اصفهانی)

شیخ محمود شبستری که با گلشن راز خود یک دوره کامل عرفان نظری را بیان کرده است و الحق یکی از بهترین مجموعه‌های عرفانی است در باب تجلی به زیبایی سخن گفته است:

به نزد آنکه چشمش بر تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

(گلشن راز، ص ۷۵)

تناسخ نبود این کز روی معنی ظهورات است در عین تجلی

(همان، ص ۸۱)

همیشه فیض و فضل حق تعالی بود از شأن خود اندر تجلی

(همان، ص ۹۵)

شراب و شمع و شاهد عین معنی است

که در هر صورتی او را تجلی است

(همان، ص ۱۰۰)

فخرالدین عراقی شاعر عارف برجسته قرن هفتم نیز به تجلی اقبال خاصی نشان

داده است:

با تجلی جلالش محو گردد کائنات

با نهیب باد صرصر تا به کی دارد نفیر

تاب نور او ندارد چشم عقل دوربین
طاقت خورشید نارد چشم خفاش ضریر
جلوه داده از کرم خود را زهر ذره غیان
گشته نور او حجاب دیده‌هایی مستنیر
صد تجلی کرده هر دم بی تماشای بصر

صد هزاران راز گفته بی تقاضای سمیر
(کلیات عراقی، ص ۸۲)

مولانا عارف بی همال و شاعر بی نظیر قرن هفتم هم در آثار منشور خود و هم در آثار منظوم بدین نکته پرداخته است در فیه مافیه یادآوری می‌کند که تا در تو مویی از مهر خودت باقی باشد به خویشتن راحت ندهد به کلی از خود و از عالم می‌باید بیزار شدن و دشمن خود شدن تا دوست روی نماید. اکنون در دین ما در آن دلی که قرار گرفت تا او را به حق نرساند و آنچه نابایست است از او جدا نکند از او دست ندارد و اگر صدهزار تجلی کند هرگز یکی به یکی نماند. در وقت شادی تجلی دیگر در وقت گریه تجلی دیگر در وقت خوف تجلی دیگر در وقت رجا تجلی دیگر، چون افعال حق و تجلی افعال و آثار او گوناگون است و به یکدیگر نمی‌ماند. پس تجلی ذات او نیز چنین باشد مانند تجلی افعال او، آن را بر این قیاس کن. (فیه مافیه، ص ۱۱۳ به بعد به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ج ۳، ص ۳۴)

افلاکی در مناقب العارفین آورده که روزی از مولانا درباره تجلی سؤال کردند، فرمود که این تجلی و رؤیت خدا، مردان خدا را در سماع بیشتر باشد. ایشان از عالم هستی خود بیرون آمده‌اند، از عالم‌های دیگر بیرون آردشان سماع و به لقای حق پیوندند. (مناقب العارفین، ص ۶۵۸ به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ج ۳، ص ۳۵) او در مثنوی که اساس تجلیات را به طور کلی از عشق می‌داند مثلاً رفتن عیسی (ع) به آسمان یا معراج پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و یا تجلی برکوه طور و بیهوش افتادن موسی (ع)

همه و همه به مدد عشق صورت گرفته است:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خَرّ موسی صاعقا

(مثنوی نیکلسون، دفتر ۱، ص ۴)

و در جایی دیگر خود را از جنس خالق نمی‌داند بلکه غرق در دریای نورانی او می‌داند و نور خود را نتیجه تجلی او به حساب می‌آورد:

من نیم جنس شهنشه دور از او لیک دارم در تجلی نور از او

(مثنوی نیکلسون، دفتر ۲، ص ۳۱۰)

یا در جایی دیگر گوید:

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را گلیم

(دفتر ۳، نیکلسون، ص ۷۸)

حضرت مولانا در غزلیات خود نیز به تجلی نظر دارد و چنین می‌سراید:

ندارد مجلس ما بی تو نوری که مجلس بی تو باشد همچو گوری
تجلی کن که تا سرمست گردند کند اجزای عالم مست شوری
چو دریای عتاب تو بجوشد برآید موج طوفان از تنوری
خلایق همچون کشت و تو بهاری به تو یابد شقایقشان ظهوری

(غزلیات شمس، ج ۲، ص ۵۵۳)

در بین عرفانی معاصر، امام خمینی (ره) نیز به تجلی اقبال خاصی نشان داده است و بر سه نوع تجلی تأکید ویژه دارد و معتقد است که هر کدام از آنها مقدمه دیگری است و آن سه تجلی عبارتند از: تجلیات افعالی، تجلیات اسمائی و تجلیات ذاتی.

مرحله اول از تجلی فعلی آن است که با علم برهانی عالم را محضر ربوبیت بداند

و خود و جمیع حرکات باطن و ظاهر خود را عین حضور و نفس محضر بداند و مرتبه دوم در تجلی فعلی مرتبه ایمان و اطمینان است که از تذکر حبیب در سر و علن و مناجات با ذات اقدس و خلوت با او حاصل گردد و در این صورت، نورانیت عبادت بسیار می‌گردد و سزای از اسرار عبادت بر قلب عابد منکشف گردد و پس از ریاضات و مجاهدات و دوام تذکر و عشق به حضور و خلوت و تضرع و انقطاع تام سالک از مرتبه اطمینان و عرفان به مرتبه شهود و عیان رسد و حق به تجلی فعلی مناسب با قلبش به سر قلب او تجلی کند. پس قلب لذت حضور را دریابد و لذت فیض حضور، او را از عبادت غافل کند و از عالم فانی گردد و به تجلی فعلی مشغول شود و این حال که در حد تمکین رسید و از تلوین خارج شد کم کم نمونه تجلیات اسمائیه از قلب سالک بروز کند. چون انسان مراتب اسم جامع و مربوب اسم اعظم است جامع جمیع تجلیات اسمائیه تواند بود... و پس از تجلیات اسمائیه نمونه تجلیات ذاتیه که آخر مرتبه حضور قلب در معبود است حاصل شود. (اسرار نماز، ص ۲۴ و ۲۵) قیام عبد به حق تجلی به فیض مقدس و تجلی فعلی است و در این تجلی مقام فعلیت حق ظاهر شود و همه موجودات مستهلک در تجلی فعلی و مضمحل در تحت کبریای ظهوری شود. (آداب نماز، ص ۱۴۶)

پس از آنکه برای سالک فنای فعلی دست داد [و محو در جمال فعلی گردید] حق تعالی تجلیاتی که به قلب او می‌کند تجلیات به اسماء افعال است و پس از فنای صفاتی [و خرق حجاب فعلی] تجلیات صفاتی و پس از فنای ذاتی تجلیات به اسم ذات برای او می‌شود و اگر قلب او قدرت حفظ داشت پس از صحو، آنچه از مشاهدات افعالیه خبر دهد، اسماء افعال است و آنچه از مشاهدات صفاتی، اسماء و صفات و هکذا اسماء ذات... (سفر عشق، ص ۸۵ به بعد و آداب نماز، ص ۲۵۹)

حضرت امام تکبیرات افتتاحیه در نماز را برای شهود تجلیات دانسته چنین فرماید: «تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلیات است از ظاهر به باطن و از تجلیات

افعالی تا تجلیات ذاتی و تکبیرات اختتامیه برای تجلیات از باطن به ظاهر و از تجلیات ذاتیه تا تجلیات افعالیه است.» (سرالصلوة، ص ۱۱۷) یعنی نماز در واقع یک دور کامل تجلی است که سالک و عابد با آن حضور قلب، تحت این تجلیات قرار گرفته، با اختتام آن این سیر نیز به اتمام می‌رسد و به همان حالت آغازین تجلی افعالی باز می‌گردد.

آن سالک واصل با توجه به حدیث شریف: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» به دو مرتبه کامل از حضور قلب یعنی دو تجلی، یکی حضور قلب در تجلی ذاتی یا صفاتی و دیگر حضور قلب در تجلی فعلی اشاره می‌کند. (اسرار نماز، ص ۲۸)

اما در خصوص تجلی ذاتی چنین فرموده است: «پس از این تجلی که بر همه آسمانهای جانها و زمین‌های تن‌ها پرتو افکنده، همه مراتب وجودی و حقایق نزولی و صعودی همگی از تعیین تجلی ذاتی او که به وسیله اسم اعظم شده بود وجود یافت. پس مقام خلافت، مقامی است که همه حقایق الهیه و اسماء مکنونه مخزونه در آن مقام مستجمع‌اند.» (ترجمه مصباح، ص ۱۰۸) ایشان چنان جایگاهی برای شهید قائل هستند که تجلی ربّ به شهدا را مانند تجلی به پیامبر به حساب آورده (صحیفه، ج ۱۳، ص ۲۷۳) و نتیجه تجلیات جمالی و جلالی را قلوب عشقی و خوفی نام نهاده، (آداب نماز، ص ۱۳) می‌فرماید که اگر حق تعالی در مثل آن به اسماء جمال تجلی فرماید، آن تجلی هیبت مشوب به شوق آورد و هیبت، خوف از تجلی عظمت و ادراک آن است [این قلوب عشقی و شوقی است] و [قلوب خوفی و حزنی] اگر حق تعالی در آن قلوب به اسماء جلال و عظمت تجلی فرماید و آن تجلی هیمان آورد مشوب به خوف و اگر حیرت آورد مشوب به حزن [است] (چهل حدیث، ص ۳۰۷).

تجلی ظهوری و قوس نزولی و همچنین تجلی غیبی و قوس صعودی نیز از ترکیباتی است که حضرت امام در آثار خود بدانها اشاره می‌فرماید. در خصوص

تجلی ظهوری معتقد است که در این تجلی تعین عالم، معبد حق و حق تعالی عابد و معبود است اما در تجلی غیبی و قوس صعودی، موجودات را معبد، مظاهر را عابد و ظاهر را معبود می‌داند و در انسان کامل به حسب ظهور حق در مظهر اتم، حق، عابد و معبود است و انسان از تعین اقصای قلبی غیبی تا منتهی تعین شهادت، مسجد ربوبیت است به حسب تجلیات ذاتی و اسمائی و افعالی و در قوس صعود، حق معبود و انسان کامل با جمیع جنود الهیه عابدند. (سرالصلوة، ص ۵۷) علاوه بر ترکیبات مذکور ما به تجلی غیبی احدی و تجلی شهودی نیز در آثار آن روح جاودان بر می‌خوریم که در توضیح تجلی شهودی به همان تعریف عبدالرزاق کاشانی - که در مقدمه بحث تجلی ذکر شده است - اشاره می‌کند. (مصباح الهدایه، ص ۱۴۴) ولی در خصوص تجلی غیبی احدی چنین می‌فرماید: «کل اسماء و صفات در آن مستهلک شده و این تجلی به اسم مستأثر می‌باشد و حرف هفتاد و سوم از اسم اعظم است و این تجلی با وجهه غیبی برای فیض اقدس است [تجلی حق بر ذات خود].» (تعلیقه بر شرح فصوص، ص ۱۴) و این تجلی را امام بزرگوار آنگونه توصیف می‌کند که نه اسمی برای آن است و نه رسمی و نه اشاره‌ای به سوی آن می‌باشد و نه برای احدی در آن طمع است و با این مصراع "عنقا شکار کس نشود دام باز گیر" از حافظ شیرازی به توصیف آن خاتمه می‌دهد. (همان، ص ۱۵) حضرت روح الله حضور قلب در تجلیات افعالی و حضور قلب در تجلیات اسمائی و صفاتی و حضور قلب در تجلیات ذاتی را در معبود ذکر کرده و به توصیف هر کدام پرداخته و از برای هر کدام نیز چهار مرتبه را قائل شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست که مراتب عبارتند از مرتبه علمی، مرتبه ایمانی، مرتبه شهودی و مرتبه فنایی: «حضور قلب تجلیات افعالیه، شخص عابد سالک علماً برهاناً بداند که تمام مراتب وجود و مشاهد غیب و شهود پرتو فیض تجلی ذات اقدس هستند و از اخیره عالم طبیعت تا سرچشمه ملکوت اعلی و جبروت اعظم به یک طور و یک نحو حاضرند در پیشگاه مقدسش... پس شخص

عابد که این مطلب را علماً و برهاناً دانست می‌فهمد که خود و عبادت و علم و اراده و قلب و حرکات قلب و ظاهر و باطنش همه در پیشگاه مقدس حاضرند بلکه همه نفس حضورند و اگر با قلم عقل این مطلب برهانی را به لوح قلب نگاشت آن وقت حضور قلب در تجلی ایماناً پیدا می‌کند و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و تقوای کامل قلب، هدایت الهیه شامل حالش شده و بهره‌ای از تجلیات افعالی بالعیان و الشهود برای قلب او حاصل شود تا وقتی که قلب یکسره مرآت تجلیات گردید و صعق و فنا برای سالک دست داد و این آخر مرتبه حضور است که منتهی به فناء حاضر در تجلیات افعالیه شود.

- اسمائی و صفاتی: اگر قلب سالک از پرتو فیض اقدس در ازل قابلیتش بیش از این باشد پس از این صعق به خود آید و انس حاصل کند و به مملکت خود رجوع کند و مورد تجلیات اسمائیه شود و همان مراتب را طی کرده به فنای صفاتی نائل شود و به مناسبت عین ثابتش در اسمی از اسماء الهیه فانی گردد.

- ذاتی: اگر از تجلی فیض اقدس استعداد، بیش از این اندازه باشد پس از این صعق و فنا نیز انس حاصل آید و سالک به خود آید و مورد تجلیات ذاتیه گردد تا آخر مرتبه فنای ذاتی و صعق کلی سیر تمام شود و فنای تمام حاصل آید.» (چهل حدیث، ص ۳۶۶-۳۶۷) در نهایت، حضرتش به بعضی از علما و مفسرین که انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را کرده و به کلی سدّ طریق لقاء الله نموده‌اند به گمان آنکه ذات مقدس را تنزیه کنند، چنین ایراد گرفته است: «تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر لقاء یوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب نمودند... و بیاورد دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق بازگذاشته‌اند این نیست که اکتناه [= پی بردن به کنه و حقیقت] ذات مقدس جائز است یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر و احاطه در عرفان

شهودی و قدم بصیرت از امور برهانیه و مورد اتفاق جمیع عقلاء و ارباب معارف و قلوب است.» (همان، ص ۳۸۱)

نتیجه:

تجلی عبارت است از ظهور افعال، اسماء و صفات و ذات الهی در سالک که در انواع تجلیات و تقسیم‌بندی آن اقوال مختلف است و غالب عرفا بدین موضوع به اندازه وسع خود پرداخته‌اند. گروهی تجلیات را روحانی و ربانی تقسیم کرده‌اند و شعرای عارف نیز بگونه‌ای به تجلی پرداخته و می‌توان ادعا کرد که امام خمینی (ره) به انواع تجلی و نمود آنها در عبادت و سیر و سلوک بسیار زیبا اشاره کرده است.

منابع:

- ۱- آداب الصلوة (آداب نماز)، خمینی امام روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، چاپ دهم، ۱۳۸۰.
- ۲- اسرار نماز، خمینی امام روح الله، انتشارات آزادی، قم، بی تا.
- ۳- اصطلاحات الصوفیه (فرهنگ اصطلاحات تصوف)، عبدالرزاق کاشانی، ترجمه محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۴- ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- ۵- تعریفات، جرجانی، سید شریف علی بن محمد، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- ۶- تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، خمینی امام روح الله، مؤسسه پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۰.
- ۷- چهل حدیث، خمینی امام روح الله، مرکز نشر فرهنگی رجا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸- حافظ نامه، خرمشاهی بهاء‌الدین، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

- ۹- دیوان حافظ، غنی قزوینی، به اهتمام ع جربزه‌دار، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۰- دیوان غزلیات شمس تبریزی مولوی، بلخی محمد، با حواشی و تعلیقات م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۱- سرالصلوة، خمینی امام روح الله، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۲- سفر عشق، قائم مقامی سید عباس، انتشارات فکر برتر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۳- شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین سید صادق، انتشارات زوّار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷-۱۳۸۲.
- ۱۴- شرح گلشن راز، لاهیجی شمس الدین محمد، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، انتشارات زوّار، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۵- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۲۲ جلد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۶- غیاث اللغات، رامپوری غیاث الدین، به کوشش منصور ثروت، امیر کبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۱۷- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی سید جعفر، طهوری، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۸- فرهنگ فارسی معین، معین محمد، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۹- قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات پیراسته (اسماعیلیان)، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۲.
- ۲۰- کشف اصطلاحات الفنون، تهانوی محمد علی بن علی، تحقیق لطفی عبدالبدیع، المؤسسة المصرية العامة، قاهره، ۱۳۸۲ هـ، ۱۹۶۳ م.
- ۲۱- کشف المحجوب، جلابی هجویری ابوالحسن علی بن عثمان، تصحیح ژوکوفسکی، طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۲- کلیات عراقی، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه سنایی، چاپ هفتم، ۱۳۷۲.
- ۲۳- گلشن راز، شبستری شیخ محمود به اهتمام صمد موحد، انتشارات طهوری، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۲۴- لغت نامه، دهخدا علی اکبر، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، دوره جدید، ۱۳۷۷.

- ۲۵- اللمع فی التصوف، سراج طوسی ابونصر عبدالله بن علی، تصحیح کامل مصطفی الهنداوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م.
- ۲۶- مثنوی معنوی، مولوی جلال الدین، نیکلسون رینولد الین، انتشارات مولی، تهران، چاپ تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۷- _____ استعلامی محمد، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- ۲۸- مرصاد العباد، رازی نجم الدین (دایه)، تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۲۹- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح جلال همایی، مؤسسه نشر هما، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳۰- مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، خمینی امام روح الله، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۰.
- ۳۱- نفایس الفنون فی عرایس العیون، شمس الدین آملی، به کوشش بهروز ثروتیان، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۲.